

ملی / محلی گرایی بوم شناختی؛ اکولوژیک

(رویکردی نو به مقوله مدیریت و آمایش سیاسی فضا در ایران)^۱

رسول افضلی: دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

اسلام یاری شگفتی^۲: دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

محمدباقر قالیباف: دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

از زمان شکل‌گیری دولت مدرن در ایران، تلاش برای ساخت و تحمیل یک هویت فضایی یکدست و هم‌گون بر عرصه فضای ملی و در مقابل نیز تلاش نخبگان محلی برای ساختن یک هویت محلی منحصر بفرز بدون توجه به روابط فرا محلی وجود داشته است. هدف این مقاله ارائه رویکردی نو به مقوله مدیریت سیاسی فضا در ایران است. رویکردی مبتنی بر مفهوم ضد ژئوپلیتیک به مقوله‌ی ملی‌گرایی خشونت‌آمیز و محلی‌گرایی واگرا بر عرصه فضای جغرافیایی/سیاسی سرزمین ایران. در واقع ارائه این رویکرد به درک و فهم نو و متفاوت از فضا و سیاست منجر می‌گردد. هر تغییری در این عرصه تغییراتی را در نوع تفسیر دیگران به وجود می‌آورد و در پی آن اشکال جدیدی از فهم در قالب فضا و گفتمان‌های متفاوت شکل می‌گیرد. این فهم تعاملی نامتناهی و حلقه‌ای بهم‌پیوسته از اشکال متفاوت خود و دیگری در قالب گفتمانی است که لزوماً مستلزم نفی هیچ کدام از طرف‌های مقابل نیست. این نوع رویکرد مبتنی بر مسئولیت‌پذیری در قبال فضاهای فرهنگی متفاوت است. در این رویکرد "دیگری" در قالب ذهن، زبان و فرهنگ خود آنان فهم می‌گردد. استدلال اصلی این مقاله که با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده، این است که مدیریت سیاسی فضا از زمان شکل‌گیری دولت مدرن در ایران مبتنی بر ساخت یک هویت منفرد و یکدست در فضای ملی بوده و منجر به ملی‌گرایی خشونت‌آمیز از یک طرف و در مقابل محلی‌گرایی واگرا شده است؛ و ناکارآمد می‌باشد. لذا در جهت رفع این نقیصه، ملی/محلی‌گرایی بوم‌شناختی را به عنوان الگوی بدیل مطرح می‌کند. ملی/محلی‌گرایی بوم‌شناختی مبتنی بر این فرض است که فضای ملی و محلی جزئی لاینفک از یکدیگرند و فضا عرصه‌ای است برای دیالوگ و تفاهم نه تقابل. در فضای اکولوژیک، اخلاق فضایی بر اساس ارتباطات چندوجهی و شبکه‌ای فضاها، مردمان و مناطق مختلف ایران استوار است. در این فضا، سنت‌ها و روایتگری‌ها از تقسیمات متعارض شکل نمی‌گیرند، تفاوت‌های فضایی به‌گونه‌ای مطلق دریافت نمی‌گردند، مفاهیم شباهت و تفاوت مقوله‌ای نسبی در نظر گرفته می‌شوند و از دوگانگی و تقابل‌های دوتایی خشونت‌آمیز و قوم‌محورانه در عرصه سیاست و فضای ملی/محلی پرهیز می‌گردد. بسترهای اجتماعی چنین فضایی متفاوت از مدیریت دولتی و تولید امنیتی فضا است. ملی/محلی‌گرایی اکولوژیک در یک تعبیر کلی مبتنی بر رابطه مستمر بین اذهان متفاوت در دو سطح ملی و محلی است. یافته‌ها عبارت است از دیالوگی مستمر بین علایق استراتژی‌های ملی و خواسته‌های محلی و منطقه‌ای. یکپارچگی ملی و فهم روایت‌ها و داستان‌ها و علایق محلی و منطقه‌ای در کانون ملی/محلی‌گرایی اکولوژیک قرار دارد.

واژه‌های کلیدی: مدیریت سیاسی، فضا، ملی‌گرایی، محلی‌گرایی، ایران، هویت، فضای اکولوژیک (بوم‌شناختی).

^۱ این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان بازاندیشی در گفتمان مسلط در مدیریت سیاسی فضا در ایران می‌باشد.

^۲ نویسنده مسئول: ۰۹۱۲۶۱۸۶۱۹۷.e.yari@ut.ac.ir

بیان مسأله:

در ماه مارس ۱۹۹۶ یکی از مشهورترین نویسندگان ترکیه، یعنی "یاشار کمال" به دلیل نوشتن مقاله‌ای تحت عنوان "ابر سیاه بر فراز ترکیه"^۱ بازداشت و زندانی شد. وی به تلاش برای تجزیه ترکیه و اشاعه تجزیه طلبی و اقدام امنیتی بر ضد حکومت ترکیه متهم گردید. یاشار کمال در واقع در این مقاله قرائتی جدید از مفهوم فضا ارائه نموده که با مفهوم رایج فضا در گفتمان به شدت امنیتی و دولتی حکومت ترکیه بسیار متفاوت بود. یاشار در این قرائت جدید از مفهوم فضای جغرافیایی ترکیه، بیان داشته بود که: برای من دنیا باغی است از فرهنگ‌های متفاوت که در آن هزاران گل می‌رویند. در روند تاریخ فرهنگ‌ها از یکدیگر تغذیه می‌کنند و در این مسیر جهان برساخته شده و غنی گشته است. تلاش برای امحای یک فرهنگ درواقع به معنای تلاش برای از بین بردن یک رنگ و یک روشنایی و منبع متفاوت است. من هم خواهان هر گل و بوته‌ای از این باغ هستم و هم طرفدار و مدافع فرهنگ خویش. آناتولی موزاییکی از گلها بوده که دنیا را با گلها و روشنایی پر نموده است. امروزه نیز آرزومندم که چنان باشد (Kemal, 1995: 79).

در واقع یاشار کمال در پی قرائتی متفاوت از فضای فرهنگی و جغرافیایی است. این قرائت گفتمان رایج و فضای امنیتی و به شدت دولتی شده را به چالش می‌کشد. برای کمال جهان باغی است که در آن فرهنگ‌های متفاوت پرورش یافته‌اند و نمونه و مثال عینی و امروزین آن ترکیه و آناتولی است، یعنی جایی که فرهنگ‌ها و اقوام و مذاهب متنوع در آنجا زندگی می‌کنند. فضای فرهنگی و جغرافیایی در نگرش و چشم‌انداز یاشار کمال اساساً در تضاد با دیدگاه رایج و دولتی ترکیه است. از نقطه نظر گفتمان دولتی، تفاوت‌های فرهنگی و قومی مهم‌ترین عامل تهدید کننده نظم و امنیت و همچنین انسجام ملی و تمامیت ارضی است. فضا در گفتمان حکومت و دولت مدرن قابل تقسیم و متنوع نیست. در یک فضای جغرافیایی تنها نوعی ویژه از نگرش فضایی و فرهنگی خاص امکان زیست و رشد دارد. در گفتمان دولت مدرن اعتبار اصالت برای ویژگی چندگونگی و چندفرهنگی و به بیان کلی فضای متنوع و متفاوت مهم‌ترین تهدید امنیت فضایی محسوب می‌گردد و به شدت سرکوب می‌شود.

باتوجه به تجربیات تلخ مدیریت سیاسی فضا در دوره حاکمیت دولت مدرن در ایران که خشونت فضایی از نتایج اجتناب‌ناپذیر آن بوده است، از جانب محققین و متخصصین علوم سیاسی و اجتماعی مدرن راهکارهای متفاوتی ارائه شده است که در قالب یک زبان کلی می‌توان آن را مدیریت غیر متمرکز فضایی نامید. اما به نظر می‌رسد رویه‌ها، منطق و استدلال این نوع مدیریت نیز مشابه گفتمان مسلط در مدیریت سیاسی فضا از جانب دولت مدرن بوده است. ویژگی مشترک این دو نوع مدیریت که ظاهراً نقطه مقابل یکدیگرند، این است که بر کنترل فضا که اغلب خشونت‌آمیز است تأکید دارند. کنترل فضا قبل از هر چیز بر یکدست‌سازی و ساخت یک هویت منفرد تکیه دارد. به عبارت دیگر قبل از اینکه توافق بر سر مدیریت سیاسی فضا صورت گیرد، خشونت لازم اعمال شده است. آلترناتیوهای مطرح شده در جهت مدیریت سیاسی فضا در ایران در واقع سرشکن نمودن وظایف دولت مدرن در عرصه فضاهای به‌ظاهر متفاوت در ایران بوده است. هرچند در حوزه عملی این اتفاق نیفتاده است، اما این جایگزین‌ها ایجاد چند دولت در یک فضای مشترک موسوم به ایران است که عملاً همان رویکرد و کارکرد دولت مدرن را در فضاهای کوچکتر خواهند داشت. زبان فضایی حاکم بر این جایگزین‌ها همان زبان و گفتمان دولت مدرن در ایران است. به عبارت دیگر هویت ایجاد شده فضایی مبتنی بر تقابل‌های دوتایی خشونت‌آمیز دوره مدرن است، یعنی؛ فضای ما در برابر فضای آنها. هدف این مقاله ارائه روایت دیگر از مدیریت فضا است که در آن هیچ فضایی از جغرافیای فرهنگی و زیبای ایران در حاشیه قرار نگیرد. این روایت مبتنی بر برداشت اکولوژیکی از فضا است نه کنترل و مدیریت آن. برداشت اکولوژیکی یعنی قابل زیست-ساختن فضا برای تمامی روایت‌های خرد و محلی در فضای جغرافیایی ایران، آن‌هم در راستای انسجام غیرخشونت‌آمیز یک هستی ارگانیک به شیوه‌ای که تنوع‌های آن از ملزومات وحدتش باشد.

ادبیات نظری:

هویت از جمله مفاهیم میان رشته‌ای است که در حوزه‌های مختلفی همچون اخلاق، عرفان، فرهنگ، سیاست، امنیت و حتی اقتصاد به آن پرداخته‌اند و در روانشناسی و علوم اجتماعی از بحث‌های پایه‌ای محسوب می‌شود.

¹. The dark Cloud Over Turkey

هویت به معنای چه بودن و چه کسی بودن و شناساندن و حقیقت و ماهیت چیزی است و در پاسخ چه کسی بودن و چگونه بودن، مطرح می‌گردد (قربانی، ۱۳۸۳: ۶۴). هویت پاسخی به نیاز طبیعی در انسان برای شناساندن خود به یک سلسله عناصر و پدیده‌های فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی است (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۲۴). هویت شکلی از آگاهی به خود، به جامعه، به فرهنگ، به تاریخ و به آینده را القا می‌کند (رجایی، ۱۳۸۲: ۱۴). به تعبیر مانوئل کاستلز هویت فرایند ساخته شدن معنا بر پایه یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته از ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع برتری دارند، می‌باشد (تاجیک، ۱۳۸۴: ۲۹). در زمینه این که آیا هویت امری ثابت است یا متحول، روایت‌های مختلفی وجود دارد. برخی بر ازلی بودن هویت تأکید می‌کنند و برخی نیز بر سیالیت و تغییر دائمی هویت تأکید دارند که بر اساس آن هیچ عنصر لایتغیری در هویت وجود ندارد. گروهی نیز با تکیه بر تکوین‌گرایی، نوعی روایت ساخت‌مندانه از هویت ارائه می‌کنند که بر اساس آن هویت امری ثابت است که دائماً در معرض تفسیر و بازتفسیر قرار می‌گیرد (رنجبر، ۱۳۸۵: ۱۱۷). اما اساساً باید توجه داشت که هویت‌ها در حلاء ساخته نمی‌شوند. هویت‌ها با سه مقوله‌ی مکان (جغرافیا)، فضا (شبکه‌ها و روابط اجتماعی) و زمان (تاریخ) پیوندی وثیق دارند و از ویژگی‌ها و تحولات این سه مقوله متأثر می‌شوند (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۸۰).

در میان رویکردهای مختلف در امر هویت، نقش روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نمود بیشتری دارد به طوری که تمرکز محوری هر دو رشته به چالش کشیدن فهم ذات گرایانه هویت بوده است. هر دو رشته علیه این دیدگاه موضع گرفته و به درجات گوناگون بر اختراعی بودن و ساخته شدن ویژگی هویت تأکید کرده‌اند (احمدی، ۱۳۸۸: ۴۱). امروزه یکی از مهم‌ترین اشکال هویت که اهمیت بیشتری دارد و در تعریف جوامع و ایجاد مرز بین آنها و دیگران نقش اساسی پیدا کرده است، هویت ملی است (امینیان، ۱۳۸۶: ۷۲). بی‌تردید هویت یک ملت در وهله اول یک بحث جغرافیای سیاسی بوده و مربوط به چگونگی و بقای یک ملت است. به این ترتیب یک کشور هنگامی زنده و مستقل است که در درجه نخست شخصیت ملی مستقلی داشته باشد (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۴۶). هویت ملی نوعی هویت جمعی در سطح گروهی اجتماعی به نام ملت بوده و عبارت است از مجموعه خصایص و ارزش‌های مشترک یک ملت مستقل که افراد ملت نسبت به آن‌ها خودآگاهی یافته‌اند و به واسطه آن‌ها به یکدیگر احساس تعلق می‌کنند (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۲۱۱).

در تعریف و مفهوم هویت ملی نظرات گوناگون ابراز شده است. برای مثال برخی فلاسفه مانند ارنست رنان بر این باورند که دو مقوله «گذشته و حال» سازنده هویت ملی می‌باشند به این ترتیب که یکی از تاریخ می‌آید و آن داشتن میراثی غنی است و دیگری به امروز وابسته است و آن وجود آگاهی و اجماع مبنی بر اینکه افراد جامعه مصمم هستند به زندگی خود به عنوان کلیت واحد ادامه دهند و ارزش‌های به ارث برده را تداوم بخشند (امینیان، ۱۳۸۶: ۷۳). برخی جامعه‌شناسان مانند آنتونی اسمیت نیز منظور از هویت ملی را نوعی وجود احساس اجتماع سیاسی می‌دانند (Smith, 1991). از نظر اسمیت هویت ملی بازتولید و بازتفسیر دائمی ارزش‌ها، نهادها، خاطره‌ها، اسطوره‌ها و سنت‌هایی است که میراث متمایز ملت‌ها را تشکیل می‌دهد و تشخیص هویت افراد با آن الگو، میراث و یا عناصر فرهنگی امکان‌پذیر است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۰). بنابراین به نظر می‌رسد هویت ملی صرفاً جنبه طبیعی ندارد، بلکه امری مصنوعی است که در گذر زمان ساخته و پرداخته شده و سپس به صورت خاطره جمعی درآمده و بعد از آن تثبیت می‌شود. این فرایند از یک هسته مرکزی قوم مدار گسترش یافته به کمک قوه تخیل و فرایند کلیت‌سازی در قالب ملت تثبیت شده و هویت یکپارچه و منسجمی را می‌یابد و آن گاه به واسطه ساز و کار غیریت‌سازی میان خود و دیگران تمایز می‌گذارد (معینی علمداری، ۱۳۸۲: ۳۲).

چنان‌که استوارت هال، دیوید هیلد و تونی مک‌گرو می‌گویند؛ هویت ملی نه تنها ازلی نیست بلکه، امری برساخته و تصنعی از طریق نظام‌های بازنمایی فرهنگی است. آنها تأکید می‌کنند که هویت ملی تمامیتی یکدست آنگونه که خود را بازمی‌نمایند، نیست. هویت ملی در واقع از آمیختن فرهنگ‌های متفاوت ساخته شده است. یکدستی و انسجام^۱ افسانه است زیرا زیرا در وهله نخست اغلب ملت‌های بسیار مدرن از فرهنگ‌های مختلف تشکیل شده‌اند و این فرهنگ‌های مختلف تنها در روند طولانی خشونت و فتح یکدست و متحد گشته‌اند و در این روند فرهنگ برتر و (پیروز) از طریق خشونت و سرکوب تفاوت‌های

^۱. Homogeneity

فرهنگی، فرهنگ، زبان و رسوم فرهنگ‌های مغلوب را نفی کرده و نوعی فرهنگ یکدست را بر آنان تحمیل نموده است. حتی وفاداری و تبعیت از فرهنگ غالب از سر اجبار و در پی خشونت و سرکوب بوده است. در ثانی قبل از ایجاد وفاداری و تبعیت از هویت ساختگی یکدست ملی، خشونت در آنجایی که در برابر تحمیل هویت ملی یکدست مقاومت می‌شود، اعمال می‌شود و نهایتاً اینکه ملت (حتی در صورت خلق و ایجاد هویت ملی یکدست) متشکل از طبقات اجتماعی متفاوت، جنس و گروه‌های قومی است (Hall et al, 1992: 297).

روش تحقیق:

در این تحقیق از دو شیوه مطالعاتی مبتنی بر روش شناسی اثبات گرایانه و گفتمانی استفاده می‌شود. با توجه به ماهیت موضوع مورد مطالعه با روش کتابخانه‌ای به گردآوری اطلاعات و داده‌های مورد نیاز پرداخته شده است. شیوه تجزیه و تحلیل و ارزیابی اطلاعات نیز توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

یافته‌های تحقیق:

خلق ملی گرایی خشونت‌آمیز:

دولت مدرن در راستای خلق یک فضای منسجم و یکدست در عرصه فضا به پراکتیس ملی گرایی اقدام کرده است. برای دولت مدرن "ملی گرایی" چنان تقدس یافته است؛ که گویی همه تضادهای اجتماعی و سیاسی نهایتاً در یک دولت/ملت^۱ منسجم و یکدست حل می‌شوند. تجربه دولت‌های مدرن بر عرصه فضا، بخصوص در کشورهایی که کثیرالاقوامند، نشان می‌دهد که ملی گرایی و ساخت هویت ملی منسجم و یکدست نه تنها خشونت‌آمیز بوده و فجایع انسانی و فضایی به بار آورده بلکه توهم و افسانه‌ای بیش نیست. در گفتمان دولت ملی توهم و افسانه هویت ملی یکدست و منسجم امری ازلی انگاشته شده است، امری که دولت ملی خود را ملزم به حفظ و بقاء و همچنین تضمین امنیت آن بر عرصه فضا دانسته است. در کشورهای کثیرالاقوام مانند ایران و ترکیه و اغلب دولت/ملتهایی که بر اساس ساخت یک هویت ملی یکدست و منسجم قوام و دوام یافته‌اند و فضای جغرافیایی یکدست در درون مرزهای خویش بازنمایی کرده‌اند و همواره بر طبل وجود یک هویت ملی منسجم و یکدست و خلل ناپذیر کوبیده‌اند، جریانات و واکنش‌های محلی و ناحیه‌ای گرایانه از همان منطق دولت ملی پیروی نموده‌اند و بر هویت محلی یکدست و خدشه ناپذیر در برابر هویت ملی تحمیلی تأکید کرده‌اند. به عبارت دیگر منطق واکنش محلی در برابر هویت ملی بر عرصه پراکتیس فضایی یکی است. اولاً هر دو هویت ملی و واکنش محلی در بازنمایی خود به اقدام خشونت‌آمیز دست یازیده‌اند، دوماً چنانکه هویت ملی یکدست و منسجم افسانه است، تأکید بر هویت محلی یکدست و متمایز از هویت ملی نیز افسانه و توهم است. ملی گرایی و محلی گرایی در ساخت و ایجاد هویت یکدست و منسجم و بازنمایی فضایی آن از یک منطق و گفتمان مشابه که مبتنی بر تقابل دوتایی خشونت‌آمیز فضایی است پیروی نموده‌اند. همانند جنبش‌های ملی گرایی، جریانات محلی گرایی نیز از ساخته‌های دانش اجتماعی و سیاسی و پراکتیس ژئوپلیتیکی مدرن‌اند. هر دو در توهم تأکید بر وجود یک هویت منسجم و یکدست به سر می‌برند. هر دو مبتنی بر اقدام خشونت-آمیز فضایی‌اند. ایجاد وفاداری نسبت به هر دو در یک روند غیرخشونت‌آمیز غیر ممکن است. در هر دو آنها بازنمایی رسمی هویت محدود به مرزهای سیاسی و فرهنگی و جغرافیایی ویژه است.

ساخت هویت ملی / محلی مدرن:

چنانکه از مطالب بالا بر می‌آید؛ هویت به عنوان یک پدیده سیاسی و اجتماعی، نوزاد عصر جدید، و به عنوان یک مفهوم علمی، از ساخته‌های تازه علوم اجتماعی است. یکی از پراکتیس‌های عمده ژئوپلیتیک در عرصه فضا، خلق مفهوم هویت و کاربست خشونت‌آمیز آن بوده است. کارکرد ژئوپلیتیکی هویت بر اساس فرض وجود "من" در برابر یک "دگر" مقابل بوده است. هویت برساخته ژئوپلیتیک در چهره نوین آن، ربطی وثیق با تولد سوژه دارد. ظهور و یا کشف سوژه یکی از عناصر بنیادین عصر مدرن است. پندار ژئوپلیتیکی در ادوار متفاوت و تحت حاکمیت اپیستم‌های ویژه نه تنها ادعای پاسخگویی به کیستی و چیستی «من» را داشته بلکه خالق هویت ویژه برای «من» نیز بوده است.

¹ . Nation/State

خلق ژئوپلیتیکی "من" در عرصه فضا مبتنی بر پراکتیس‌های خشونت‌آمیز بوده است. این «من» ژئوپلیتیکی بدون وجود و یا فرض وجود «غیر من» معنی و مفهوم نمی‌یابد. پرسش بنیادین هویت ژئوپلیتیکی "ما که و کجا هستیم؟" است. این پرسش نشان و خبر از وجود یک "دگر" دیگری می‌دهد که دشمن پنداشته شده و هستی و چیستی ما را زیر سؤال برده است. هویت ژئوپلیتیکی چیزی جزء آنچه بدان هر آدمی خویش را از دیگری باز می‌شناسد و "کیستی" و "چیستی" خود را در پرتو آن تعریف می‌کند، نیست (مرادی، ۱۳۹۰).

بی‌تردید، شناخت از خود و دیگری جز در پرتو یک فرایند معنا سازی ممکن نمی‌شود. به تعبیر مانوئل کاستلز، هویت «فرایند ساخته شدن معنا بر پایه یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند» است. به نظر وی، همان گونه که نقش‌ها، کارویژه‌ها را سامان می‌دهند، هویت‌ها هم معنا را سازمان می‌دهند (تاجیک، ۱۳۸۴: ۳۰). در عرصه ژئوپلیتیک، هویت سازی هم در عرصه داخلی خشونت آمیز بوده و هم در عرصه خارجی. در عرصه داخلی هویت سازی ملی در برگیرنده تمام هویت‌های طبقات مختلف اجتماعی، اقتصادی، قومی و مذهبی نبوده است. ساخت هویت تنها بر اساس انگاره‌های ذهنی و منافع طبقاتی طبقه مسلط و در قدرت بوده است. در گفتمان سیاسی دولت مدرن هویت‌سازی رویکردی مردانه و جانبدارانه بوده و تنها شامل ایده‌ها، آرمان‌ها و منافع عینی و ذهنی خاص است.

در گفتمان سیاسی دولت مدرن، ساخت هویت مبتنی بر این فرض بوده که هویت بر اساس ملیت امری ابدی و منسجم است. اما همچنانکه پیشتر گفتیم یکدست بودن افسانه است زیرا قبل از هر چیز، بسیاری از جنبش‌های ملی و محلی‌گرای مدرن از فرهنگ‌های مجزا و منافع طبقاتی متفاوت ساخته شده و تنها از طریق روندهای طولانی خشونت، سرکوب و اشغال یکدست شده‌اند. به علاوه، قبل از اینکه وفاداری به هویت ساختگی یکدست شده اتفاق بیفتد، خشونت‌های اعمال شده برای ساخت هویت (چه ملی و چه محلی) فراموش شده است.

در رویکرد انتقادی، هویت ملی نفی‌کننده ویژگی‌های محلی و محلی‌مجزا از ساخت ملی نفی‌گردیده و بر هویت‌های چندوجهی و چند بعدی تأکید می‌شود. در این رویکرد انسان دیگر قادر نیست وجود خود را در محدوده‌های یک هویت معین (ملی و یا محلی) حفظ کند. ما هر چه بیشتر بر هویت خویش تأکید کنیم، هر چه تعلق خود را به فلان گروه یا ملت با صدای بلندتر جار زنیم، آسیب‌پذیری هویت خویش را بیشتر نشان داده‌ایم چنانکه شایگان می‌گوید؛ انسان امروز از آن رو دچار بحران هویت است که هویت، دیگر مجموعه‌ای یکدست از ارزش‌های ثابت و معین نیست (شایگان، ۱۳۸۰: ۱۳۴). هویت‌های ملی و ویژگی‌های محلی همگی خود «دال‌های تهی» بیش نیستند و همواره در معرض تغییر و تصرف هستند. بنابراین ابژه‌های هویت ساز نیز دچار بحران شده‌اند.

مسئولیت‌پذیری ملی و تعهد محلی:

کنش ملی در راستای ایجاد یک هویت ملی یکدست و منسجم از جانب دولت مدرن ملی و واکنش محلی مبتنی بر تأکید بر وجود هویت‌های منفک از ویژگی‌های ملی از طرف جریان‌های محلی هردو مبتنی بر فراروایت‌های افسانه‌ای و توهم‌آمیز دوره ژئوپلیتیک کلاسیک‌اند. این روایت‌ها متکی بر وجود یک راه حل بنیادین برای مواجهه با چالش‌های فضایی‌اند. هر دو در بردارنده مفاهیم استعلایی و قوم‌محورانه‌اند. هر دو الگوی خود را عالی‌ترین راه حل برای سازمان و مدیریت سیاسی فضا می‌دانند. هر دو مبتنی بر گفتمان‌های هویت بخش و غیریت‌ساز گروه‌ها و طبقات ویژه‌اند. هردو هم در حوزه تفکر و هم در عرصه عمل فضا را از عناصر زیستی تهی ساخته و فضا به مقوله‌ای امنیتی تبدیل شده است. در گفتمان و منطق هر دو فضا عرصه‌ای است که باید کنترل شود. در عرصه پراکتیس هر دو، آنچه از نقطه نظر انتقادی اتفاق افتاده است این است که روندها و پراکتیس‌های آنها بدون چالش‌های قربانیانش نبوده است. گرانیگاه هر دو، رقابت و تقابل قدرت بر سر تسخیر و یا کنترل سرزمین است.

در گیرودار این رقابت و تقابل قدرت هیچ تفاوت بنیادینی در منطق و استدلال و پراکتیس ملی‌گرایی خشونت‌آمیز و محلی‌گرایی واگرا وجود ندارد. دوگانه‌گرایی‌های آزار دهنده و تقابل‌های دوتایی خشونت‌آمیز بنیاد استدلال و پراکتیس ژئوپلیتیک ملی گرا و ژئوپلیتیک محلی نگر به ویژه در جوامع چندقومی و چند فرهنگی است. در این نوع ژئوپلیتیک روابط از

نوع آنتاگونیستی است. هریک دیگری را در قالب و ذهن و زبان خود درک می کند و از مرز "خود" فراتر نمی رود. هریک قابل به وجود یک فضای فرهنگی اصیل برای خود است و از مرزهای خود فراتر نرفته و به آن بسنده و در برابر تأثیرات دیگری مقاومت می کند.

ضد ژئوپلیتیک ملی گرایی خشونت آمیز و محلی گرایی واگرا:

ضد ژئوپلیتیک؛ نقد دانش / قدرت ژئوپلیتیک رایج و رسمی، مفاهیم استعلایی و پراکتیس فضایی آن است. این رویکرد در آثار ژئوپلیتسین های پست مدرن از جمله کسانی مانند روتلج، دالبی، اُتوا و اگنیو به کار گرفته شده است. رویکرد ضد ژئوپلیتیک تحت تأثیر میشل فوکو، ادوارد سعید و آنتونیو گرامشی قرار دارد. تأکید بنیادین و پروبلماتیک اصلی ضد ژئوپلیتیک، حضور شبکه ای مقاومت در برابر قدرت همه جا حاضر است. سیاست های ژئوپلیتیک اعمال شده توسط دولت ها و گفتمان های مفصل بندی شده این دولت ها از جانب سیاستمداران و نخبگان حکومتی، به ندرت از جانب کسانی که هدف این سیاست ها بوده و تحت تسلط، استثمار و انقیاد قرار گرفته اند، یعنی گروه های مقاومت تحت الشعاع قرار نگرفته اند. این نوع تأکید بر حضور مقاومت در برابر قدرت در متون ضد ژئوپلیتیک، ریشه در دیدگاه مشهور فوکو مبنی بر حضور مقاومت در برابر قدرت دارد. فوکو تأکید می کند که؛ هیچ رابطه قدرتی بدون حضور مقاومت وجود ندارد..... مقاومت نیز مانند قدرت، چندگونه است و می تواند در استراتژی های جهانی ادغام شود (Foucault, 1980:142).

تجزیه و تحلیل یافته های تحقیق:

چنانکه اشاره کردیم منطق استدلال و پراکتیس ژئوپلیتیک ملی گرا و محلی نگر مشابه است. بطور کلی پراکتیس ژئوپلیتیک در دوره موسوم به کلاسیک محصور ساختن خود در درون مرزهای سفت و سخت جغرافیایی است. ژئوپلیتیک کلاسیک بدلیل بازنمایی خود بر اساس تقابل های دوتایی خشونت آمیز نوعی از سیاست را که با تنوع و چندگونگی و چندوجهی بودن در تضاد است، ایجاد کرده است. ژئوپلیتیک کلاسیک بخصوص در روند ساخت دولت و هویت ملی تفاوت های فضایی را از قبیل تفاوت های قومی و جنسی، تعمداً نادیده انگاشته است. از نقطه نظر ژئوپلیتیک کلاسیک فضا چیزی است که قابلیت یکسان ساری و بلوک بندی دارد و این فضا نهایتاً محصور در چیزی به نام "قلمرو" است.

پراکتیس ژئوپلیتیک کلاسیک در عرصه فضا، امروزه بیش از هر زمان دیگری نتایج فاجعه بار فضایی در پی خواهد داشت. محدود کردن فضا در ساخت یک هویت یکدست گشته و تهی شده از زیست در جهانی که بصورت فزاینده متأثر از فرایندهای چندوجهی و تعامل چندگونه فرهنگ های متفاوت است، در واقع تبدیل ساختن فضا به یک زندان فضایی سراسرین است. فرارفتن از اصول ژئوپلیتیک کلاسیک و خلق فضایی متنوع و متکثر و متأثر از تعاملات فرهنگی متفاوت، طریقی صلح آمیز برای بازنمایی هویت های فرهنگی و فضاهای جغرافیایی در ورای مرزهای انسداد طلب ژئوپلیتیک است. ژئوپلیتیک ملی گرای خشونت آمیز بر اساس یکدست ساختن هویت های متفاوت در درون مرزهای تثبیت شده جغرافیای سیاسی و همچنین جریان های محلی گرای واگرا در درون این مرزها، در دوره ای که به تعبیر لیوتار "فراروایت ها کارکرد خود را از دست داده اند"، نمی تواند الگوی مناسب و همه پسند بازساخت فضای تهی گشته از زیست ناشی از پراکتیس ژئوپلیتیک سنتی باشد. فراروایت های گفتمان های ژئوپلیتیک دوره موسوم به مدرنیته و حتی انگاره به ظاهر جایگزین و انتقادی ژئواکونومیکی دوره پس از جنگ سرد کارایی خود را برای سازماندهی فضا بر اساس پندارهای غیر امنیتی و غیرخشونت آمیز از دست داده اند. اولاً دوره موسوم به ژئوپلیتیک پست مدرن را باید به منزله عدم اطمینان و اعتقاد به روایت های کلان نگر (روایت های از قبیل وجود یک هویت ملی فراگیر) دانست چراکه این روایت ها مشروعیت خود را در جهان آشفته و نیچهای از دست داده اند. دوماً حتی روایت موسوم به گذار از ژئوپلیتیک به ژئواکونومی در حوزه پراکتیس و عمل هم جهت و هم راستا بوده اند. (جدول شماره ۱).

در درون مرزهای جغرافیای سیاسی رسمی هرگونه تلاش برای تقویت و یا تثبیت مرزهای هویتی به خلق و ایجاد شیوه های جدید از تفاوت های به حاشیه رانده شده می انجامد. در این پراکتیس تأکید بر وجود یک هویت ملی کلان و یکدست بدون توجه به تفاوت های محلی و یا تلاش برای ترسیم مرزهای محلی غیریت ساز بدون در نظر داشتن پندارها و تصورات فرامحلی و

¹. Territory

تهی از ویژگی‌های ملی در واقع گرفتار شدن در همان منطق و استدلال منسوخ ژئوپلیتیک سنتی است. شاید کسانی مقاومت‌ها و جریان‌ات محلی و محلی‌گرایی را در دایره ژئوپلیتیک از پایین و رویکردی انتقادی و نوعی مقاومت در برابر قدرت تعبیر کنند، اما همینکه محلی‌گرایی در راستای هویت بخشی به خویش به غیریت سازی دیگری توسل می‌جوید و اقدام می‌کند در واقع تکرار پراکتیس ژئوپلیتیک و قدرت برتر در سطحی کوچکتر در راستای مدیریت سیاسی فضا و قلمروسازی مجدد در درون مرزهای جغرافیای سیاسی رسمی است.

جدول ۱- مقایسه ژئوپلیتیک و ژئواکونومی

هم ژئوپلیتیک و هم ژئواکونومی درگیر روندهای مدیریت تغییرات پیچیده از طریق بازنمایی‌های سرزمینی‌اند، بنابراین بعد فضایی به منازعات و روندهای اقتصادی- سیاسی می‌دهند.	
اما ژئوپلیتیک و ژئواکونومی تفاوت‌هایی به شرح زیر باهم دارند :	
ژئوپلیتیک :	ژئواکونومی :
در اواخر قرن نوزده توسعه یافت.	در اواخر قرن بیستم توسعه یافت.
ریشه در پایان امپراطوری دارد.	ریشه در پایان جنگ سرد دارد.
در دوره رکود تجارت آزاد و قدرت گرفتن خودکفایی ملی توسعه یافت.	در دوره گسترش تجارت آزاد و رکود خودکفایی ملی توسعه یافت.
ژئوپلیتیک منعکس کننده رقابتهای دولتهای سرزمینی بر سر سلطه بر نظام جهانی است.	ژئواکونومی منعکس کننده رقابت بر سر گرانگه سلطه جهانی که در آن آمریکا تسلط دارد اما نه از نوع امپراطوری آن.
در اواسط قرن بیستم ظهور کرد تا با نظام اقتصادی- سیاسی سرزمینی فورديست شکل بگیرد. اهداف عبارت بودند از: الف) کنترل متمرکز. ب) تعهد به رفاه برابر. ج) مدیریت رقابت	در نظام اقتصادی- سیاسی فرا فورديسم شکل پارادایمی گرفت. اهداف عبارت اند از: الف) کنترل نامتمرکز. ب) قطبی شدن اقتصادی- اجتماعی. ج) قواعد زدایی از مدیریت
در بستری ایجاد شد که دولت و بازار نسبتاً از هم متمایز بودند.	در بستری ایجاد شد که در آن دولت و بازار در شراکت خصوصی- عمومی پیچیده درهم تنیده اند.
از نظر ایدئولوژیکی آلترناتیو سرمایه‌داری جهانی محسوب می‌شد.	از نظر ایدئولوژیکی مبتنی بر این ایده است که آلترناتیوی برای سرمایه داری جهانی وجود ندارد.
از نظر تئوریک توسط نویسندگان نظامی‌گرا مانند مکیندر و راتزل توسعه یافت.	از نظر تئوریک توسط نویسندگان حوزه تجارت مانند ادوارد لوت واک و کینیچی اوهامای توسعه یافت.
امور خارجی و داخلی را با واژگانی چون حاکمیت، متحدین و دشمنان از هم جدا می‌کند.	در ژئواکونومی با واژگانی مانند سیاستهای داخلی/ بین‌المللی حاکمیت کم رنگ شده و ریسک پذیر می‌شود.
در ژئوپلیتیک سیاست کلان بر کنترل و اتحادسازی در جهت امنیت متمرکز است.	در ژئواکونومی سیاست کلان بر رقابت و شراکت در جهت نفوذ اقتصادی متمرکز است.
موضوعات ایده آل: شهروندان و سربازان	موضوعات ایده آل: مشتریان و سرمایه گذاران
پندارهای سرزمینی حول بلوکها، دولت-ملت‌ها و مرزها مانند پرده آهنین سازمان یافته اند.	پندارهای سرزمینی حول مرکز ثقل، دولتهای منطقه‌ای و لینکها مانند؛ شبکه سازمان یافته اند.
تمرکز بر مرزها و سرحدات.	تمرکز بر بی‌مرزی و شبکه‌ها.

منبع: (Spark and Lawson, 2003: 319).

تعبیر و تفسیر ما از قدرت با آنچه در منابع ژئوپلیتیک بدان اشاره شده است، متفاوت است. در ژئوپلیتیک رایج معمولاً رقابت و تقابل قدرت است که ما صفت ژئوپلیتیک به آن می‌دهیم. شرایط و اندیشه‌های ژئوپلیتیک مبتنی بر فرض وجود رویارویی میان قدرت‌ها با تأثیرات کم و بیش عمیق است. در برداشت ما آنچه چالش برانگیز است، منشاء قدرت است. اغلب نظریه‌های سیاسی، سرچشمه قدرت را در ساختار و ایدئولوژی دستگاه دولت جستجو می‌کنند و قدرت را توانایی تحمیل اراده به رغم مقاومت دیگران می‌دانند.

قدرت یک عنصر کلیدی در مباحث مربوط به گفتمان است. فوکو تأثیر بسزایی در بازاندیشی در باب مفهوم قدرت داشته است. از دیدگاه فوکو قدرت نوعی مایملک نیست و یا تنها مناسبات اقتصادی نیستند که مناسبات قدرت را تعیین می‌کنند، بلکه قدرت سرشتی متناقض دارد نه یکپارچه و به صورتی نامتقارن در سرتاسر روابط اجتماعی پخش شده است. قدرت در کنار محدود کردن رفتارها، شکل‌های ممکن رفتار را تولید می‌کند. فوکو بر درون پیوستگی قدرت با دانش تأکید دارد تا جایی که از دیدگاه او همه آن دانشی که ما داریم نتیجه و پیامد جنگ‌های قدرت است. فوکو به جای نظریه پردازی درباره مفهوم قدرت به تحلیل آن می‌پردازد. روابط قدرت نابرابر و متحرک‌اند. قدرت کالا، منصب یا غنیمت و یا نقشه و تدبیری نیست بلکه عملکرد تکنولوژیهای سیاسی در سراسر پیکر جامعه است. از نظر فوکو برای فهم قدرت در فعلیت آن و عملکرد روزمره‌اش باید به سطح کردارهای خرد یعنی به سطح آن تکنولوژیهای سیاسی برویم که کردارهای ما در درون آن شکل می‌گیرند (دریفوس و همکاران، ۱۳۸۵: ۳۱۲). تعبیر ما از قدرت در واقع مبتنی بر برداشتی اکولوژیک و یا اتخاذ ترتیباتی است که در آن به تعبیر راسل حکومت کمتر از ببر هولناک باشد. راسل با نقل داستانی از کنفوسیوس شرایط سیاسی، اقتصادی، تبلیغی، روانشناسی و آموزشی رام کردن قدرت را ارائه می‌کند؛ کنفوسیوس از دامنه کوه "تای" می‌گذشت و زنی را دید که بر سر گوری زاری می‌کند. استاد به سوی آن زن راند و آنگاه "تسه لو" را پیش فرستاد تا از آن زن سؤال کند. گفت: زاری تو به کسی می‌ماند که اندوه بر اندوهش افزوده باشند. زن پاسخ داد: چنین است. یک بار پدر شوهرم را ببری در اینجا کشت. شوهرم نیز کشته شد و اکنون پسر من به همان طریق جان داده است. استاد گفت: چرا از اینجا نمی‌روی؟ زن پاسخ داد: اینجا حکومت ستمگری نیست. آنگاه استاد گفت: فرزندان من، این را به یاد داشته باشید: حکومت ستمگر از ببر هولناکتر است (راسل، ۱۳۸۵: ۲۸۸).

بسترهای ملی / محلی گرایی اکولوژیک (بوم شناختی):

ملی گرایی و محلی گرایی در تعبیر ما دارای رابطه آنتاگونیستی نیستند. به عبارت دیگر ملی گرایی نقطه مقابل محلی - گرایی و بالعکس نیست. تقابل‌های دوتایی گفتمان‌های رایج ژئوپلیتیکی در برداشت ما در معرض پرسش قرار می‌گیرند. موضوعاتی که به گونه رقابتی، به صورت مانع‌الجمع در نظر گرفته شده‌اند، لزوماً جایگزین‌های متضادی نیستند. خود، فرهنگ ما و درونی لزوماً در برابر دیگری، فرهنگ آنها و بیرونی یا بیگانه قرار ندارد. این تقابل قبل از هر چیز در عرصه گفتمان اتفاق افتاده لذا، نخستین عرصه برای نفی ضرورت تقابل ما در برابر آنها و ملی در برابر محلی همان عرصه نخستین و یا به عبارت دیگر عرصه ضد گفتمان است. دوگانه گرایی جبهه‌ای متقابل را در میان دو موضوع سامان می‌دهد و فرد را ملزم به انتخاب یکی در برابر دیگری می‌کند؛ یا ملی و یا محلی، یا این طرف یا آن طرف. وضعیت مزبور این اجازه را نمی‌دهد که هر کدام از اجزای این تقابل خود را از طریق آنچه مخالف انگاشته شده است، غنا بخشند. به این ترتیب مجال پذیرش هر دو رویه قضیه وجود ندارد، به تعبیر برابان فی نمی‌توان آنها را در قالب فرمول هم این و هم آن قرار داد (فی، ۱۳۸۳: ۳۱۶).

در رویکرد ما، تفاوتها (ملی / محلی) به گونه‌ای مطلق دریافت نمی‌گردند و روابط آنها از نوع آنتاگونیستی مفرط نیست. در حقیقت، در نظرگاه ما، آلترناتیوها، ضمن رقابت صادقانه برابر یکدیگر، صرفاً به ظاهر، حکم یک "دیگر" تمام عیار را دارند. آنها (ملی و محلی) در واقع عمیقاً به هم متصل‌اند و تقابل آنها آشکار می‌کند که چگونه این تفاوت‌ها را باید تفسیر کرد و از مرز آنها عبور کرد (عبور کردن نه به معنای پاک کردن صورت مسأله، بلکه به مثابه قرار دادن آنها داخل یک چارچوب بزرگتر). رقابت جایگزین‌هایی که در گام اول نفی هر نوع امکان دیگر را متبادر می‌کردند هم اکنون می‌تواند با نظر گاهی فراختر جایگزین شود که ارزش جایگاه‌های اولیه را می‌شناسد ولی از آنها فراتر می‌رود.

در رویکرد ما، بسترهای ملی / محلی گرایی اکولوژیک، متفاوت از ژئوپلیتیک رایج و رسمی ملی گرایی خشونت‌آمیز و محلی گرایی واگراست. بستر ملی / محلی گرایی اکولوژیک جامعه مدنی و شبکه‌های اجتماعی متفاوت آن است. در این بستر طیف‌های وسیعی از کارگزاران ضد ژئوپلیتیک فرودست و یا به تعبیر دیگر "ژئوپلیتیک از پایین" مانند طرفداران محیط زیست، مدافعان حقوق بشر، جامعه زنان، گروه‌های قومی و اقلیت‌های مذهبی، مردمان بومی و جنبش‌های صلح‌طلب و ضد جهانی - سازی سرمایه‌داری قرار می‌گیرند. پراکتیس این کارگزاران جنبش‌های معمولاً و اکثراً غیرخشن و اجتماعی است. ضد ژئوپلیتیک این جنبش‌ها حوزه‌های به هم مرتبط و درهم تنیده اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و زیست محیطی را در بر می‌گیرد.

مبارزات سیاسی ممکن است ابعاد اقتصادی نیز در برداشته باشد. مبارزات اقتصادی هم در برگیرنده ابعاد سیاسی، فرهنگی و زیست محیطی است.

در بعد اقتصادی، جنبش‌های اجتماعی ملی/ محلی‌گرایی اکولوژیک خواستار دسترسی یکسان به منابع طبیعی مولد مانند جنگل، خاک، آب و مواد طبیعی و معدنی است. بعد اقتصادی جنبش‌های اجتماعی نه تنها خواستار توزیع عادلانه منابع در میان لایه‌های مختلف جامعه بلکه در پی ایجاد شرایطی است که به عدالت فضایی و منطقه‌ای در سطوح محلی و ملی بینجامد. در بعد فرهنگی نیز انسجام و هویت جنبش‌های اجتماعی حول مسائل طبقه، خویشاوندی، همسایگی و شبکه‌های اجتماعی زندگی روزانه شکل می‌گیرند. بعد سیاسی جنبش‌های اجتماعی به چالش کشاندن ویژگی دولت محور روندهای سیاسی و نقد ایدئولوژی سیاسی و نقش دولت است.

جنبش‌های اجتماعی ملی/ محلی‌گرایی اکولوژیک با طرح دغدغه‌های عدالت و کیفیت زندگی دلالت‌های معنایی سیاست را به نحوی که در برگیرنده مسائل جنسی، قومی، حق خود مختاری و تعیین سرنوشت گروه‌ها و افراد متفاوت باشد، گسترش می‌دهد. در حوزه زیست محیطی، جنبش‌های اجتماعی شامل مبارزه برای حفاظت از مناطق اکولوژیکی مانند جنگل‌ها، رودخانه‌ها، دریاها و اقیانوس‌ها، بیابان و حمایت از حیات وحش است.

نکته قابل توجه این است که بسیاری از این جنبش‌ها چند بعدی هستند و همزمان مسائلی مانند قومیت، جنس، فقر، اکولوژی و فرهنگ را مطرح می‌کنند. جنبش‌های اجتماعی ممکن است تفاوت‌های فضایی داشته باشند. در کشورهای توسعه یافته جنبش‌های اجتماعی بر "مسائل کیفیت زندگی" متمرکزاند در حالی که در کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه، هدف جنبش‌های اجتماعی دسترسی برابر به منابع ثروت و قدرت است. این جنبش‌ها بعد ژئوپلیتیکی/ ژئواکونومیکی جهانی شدن را با چالش رو به رو ساخته‌اند. در حالی که جهانی شدن/ ساختن در پی ادغام و یک شکل کردن فضاهای نامتجانس و متفاوت است، جهانی شدن/ ساختن مقاومت بازنمایی ضد ژئوپلیتیکی خواسته‌های متفاوت و متنوع مکانی، فضایی، اکولوژیکی، جنسی، قومی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است. در حالی که ژئوپلیتیک/ ژئواکونومی ماهیت متمرکز و کنترلی دارد، مقاومت غیرمتمرکز و شبکه‌ای است.

ایران اکولوژیک؛ نفی ملی‌گرایی خشونت‌آمیز و محلی‌گرایی واگرا:

یکی از ویژگی‌های ایران تنوع نه تنها قومی بلکه محیطی و جغرافیایی است. در ایران ساختار فضایی قومیت‌ها به گونه‌ای است که اجزاء و گروه‌های قومی و مذهبی ملت ایران، دنباله‌های فضایی و جغرافیایی در آن سوی مرزهای سیاسی ایران دارند که بایکدیگر دارای تعاملات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی‌اند (حافظنیا، ۱۳۸۱: ۱۵۲). چگونگی مدیریت بهینه فضای سرزمینی مستلزم شناخت همه‌جانبه گروه‌های قومی ایرانی است. تقریباً نیمی از جمعیت ایران را اقوام غیرفارس زبان تشکیل می‌دهند. در اینجا قبل از پرداختن به انگاره ایران اکولوژیک، به تیپولوژی پنج قوم عمده ایرانی یعنی آذربای، کردها، بلوچها، اعراب و ترکمن‌ها که در حاشیه‌های کشور واقع شده‌اند، می‌پردازیم:

آذری‌ها: آذری‌زبانها بزرگ‌ترین گروه قومی در ایران هستند که عمده‌اً در چهار استان اردبیل، آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و زنجان سکونت دارند. جمعیت آذری‌ها در ایران تقریباً ۹ میلیون نفر است. علاوه بر استان‌های فوق، جمعیت قابل ملاحظه‌ای از آذری‌ها در شهرهایی مانند تهران، قزوین، همدان و سایر مناطق ایران زندگی می‌کنند. آذری‌ها اغلب تشیع هستند و همین امر باعث شده که هویت قومی آنها تحت‌الشعاع مذهب تشیع که مذهب اصلی ایران است، قرار بگیرد. علاوه بر مذهب، استان‌های آذری‌نشین از نقطه نظر توسعه اقتصادی نسبت به سایر مناطق قومی ایران وضعیت بهتری دارند و همین امر تاحدود زیادی احساس قومگرایی آنها را تضعیف نموده است.

آذری‌ها در تکوین تاریخ ایران بخصوص در دوره‌ی مدرن نقش بسیاری مهمی ایفا نموده‌اند. آنها در قیام شیخ محمد خیابانی در سال ۱۲۹۸ ه.ش مطالبات قومی نداشته بلکه بر آرمان‌های ملی مشروطه‌خواهی در ایران پافشاری می‌نمودند. در تاریخ مدرن ایران مهم‌ترین حرکت سیاسی آذری‌ها در ایران را که می‌توان صفت قومی بر آن اطلاق نمود جریان‌ی بود که در سال ۱۳۲۴ ه.ش تحت رهبری جعفر پیشه‌وری در تبریز شکل گرفت و با اوضاع و احوال بین‌المللی آن زمان در مدت بسیار

کمی به تأسیس جمهوری خودمختار آذربایجان در تبریز منتهی شد. تنها وجه تمایز آذری‌ها از دیگر ایرانیان زبان است و در سایر موارد از جمله مذهب تشیع و سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی، همانندی کامل با سایر مناطق برخوردار ایران دارد. با این همه در تاریخ معاصر ایران گرایش‌های سیاسی محلی‌گرا و قوم‌گرا در آذربایجان ایران وجود داشته است. در فاصله دو دوره میان دو جنگ جهانی در قرن بیستم شاهد ناآرامی سیاسی و ظهور یک سلسله تحولات محلی‌گرا در آذربایجان بودیم.

کردها: بیشترین پراکندگی تجمعی قومی در ایران مربوط به کردهاست (کریمی‌پور و همکاران، ۱۳۸۸: ۱۰۳). جمعیت این قوم حدود ۹ درصد کل جمعیت کشور است. کردها در آذربایجان غربی، کردستان، ایلام و کرمانشاه ساکنند. تعداد زیادی از آنها نیز در شمال خراسان، تهران، همدان، گیلان، قزوین و گلستان زندگی می‌کنند. به نظر می‌رسد که تمایلات قوم‌گرایانه کردها در ایران بیشتر از سایر اقوام ایرانی باشد و این به دلیل شرایط تاریخی و سیاسی آنهاست. دنباله‌ی قومی کردها در کشورهای ترکیه، عراق و سوریه آنها را بطور همزمان در مقابل فرهنگ‌های دیگر قرار داده و آنها را با چالش‌های سیاسی و اجتماعی پیچیده‌ای مواجه نموده است.

تجربه یک قرن اخیر نشان می‌دهد که فرایند ناسیونالیسم به‌مثابه یک جریان پویا و هویت‌پذیر همیشه در دستور کار نخبگان و رهبران سیاسی کردها قرار داشته است (محمدی، ۱۳۸۹: ۱۸۵). این تفاوت حتی در دیدگاه رهبران سیاسی دولت مرکزی نسبت به کردستان مشهود است. به عنوان مثال نماینده دولت موقت جمهوری اسلامی ایران در سفری که در سال ۱۳۵۷ ه.ش به کردستان داشتند در تفاوت مردم کرد نسبت به سایر نقاط ایران انگونه اظهار می‌دارد: "در جریان سفرها و مذاکرات با کردها آنها اظهار می‌داشتند که ما اول کرد هستیم، بعد ایرانی و سپس مسلمان. در حالی که در سایر مناطق ایران می‌گویند: ما اول مسلمان هستیم، بعد هم مسلمان و پس از آن هم مسلمان هستیم." اوج این احساسات را حتی می‌توان در سخنان یکی از مشهورترین چهره‌های سیاسی- مذهبی در کردستان در اوایل انقلاب، یعنی شیخ عزالدین حسینی دریافت. وی در این مورد چنین می‌گوید:

افق سیاسی ما وسیع‌تر از افق مذهبی ماست، باید آنقدر آنرا وسیع کنیم که تمام گروه‌ها باهم باشند. بتوانیم به اهداف مان برسیم (بهجت، ۱۳۶۵: ۳۸) وی در جای دیگر می‌گوید: من به عنوان یک کرد مسلمان از همه برادران کرد ایرانی در هر جایی که هستند، انتظار دارم فراموش نکنند که یک کرد هستند و خون کرد بودن در رگهایشان جاریست. وی در جای دیگر صراحتاً اعلام می‌دارد که من یک کرد مسلمان هستم و نه یک مسلمان کرد و کردیت بر اسلامیت تقدم دارد (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده ۱۹/۳: ۱۹-۱۵). با این همه هویت اجتماعی و سیاسی کردها در یک هویت کلانتر یعنی ایرانی‌ها قابل تعریف و درک است. به ندرت نخبگان سیاسی و قومی کردها بین هویت کردی و ایران تمایز قایل‌اند. حرکت‌های قومی در کردستان تحت تأثیر تحولات منطقه‌ای، گفتمان سیاسی محیط بین‌المللی و رشد خودآگاهی قومی بین آنها در اواخر قرن نوزده و نیمه اول قرن بیستم باعث شد که خیزش‌های قومی محلی‌گرا در مناطق کردنشین شکل بگیرد. زمینه این خیزش‌ها را بطور کلی می‌توان بصورت زیر بیان نمود:

- تمرکز جمعیتی کردها در یک منطقه مشخص؛
- سطح توسعه اقتصادی و عمرانی نسبتاً اندک مناطق کردنشین؛
- دنباله قومی کردها در مناطق کردنشین عراق و ترکیه؛
- تأسیس احزاب سیاسی قوم‌گرای کردی مانند حزب دمکرات کردستان ایران؛
- انزوای سیاسی و حضور کم‌رنگ کردها و نخبگان سیاسی و اجتماعی آنها در ساختار قدرت؛
- ملاحظات مذهبی کردهای ایران که اکثراً پیرو اهل تسنن می‌باشند؛
- تحولات ژئوپلیتیکی نظام منطقه‌ای و بین‌المللی.

بلوچ‌ها: آمارها نشان می‌دهد که بیش از یک‌ونیم میلیون بلوچ در جنوب شرق ایران یعنی عمدتاً در استان سیستان و بلوچستان در شهرهای زاهدان، ایرانشهر، خاش، سراوان، نیکشهر و بندر چابهار زندگی می‌کنند. بلوچستان ایران نیز مانند کردستان فقط بخشی از سرزمینی است که بلوچ‌ها را در خود جای داده است. بلوچ‌ها در اصل ساکن ایران بوده‌اند؛ اما در دوران

حکومت سلجوقیان و پس از حمله مغول مهاجرت گسترده آنها از جنوب و جنوبشرق ایران به طرف شرق در مسیر سند و پنجاب در پاکستان کنونی آغاز شد. اکنون سرزمین بلوچ‌ها بین ایران، پاکستان و افغانستان تقسیم شده‌است. بلوچستان ایران از نظر وسعت دومین منطقه بلوچ‌نشین ایران است. بزرگترین و از نظر سیاسی فعال‌ترین بخش بلوچ‌ها، یعنی چهل درصد جمعیت آنها در پاکستان ساکنند.

اکثریت قوم بلوچ پیروان اهل سنت‌اند. وضعیت خاص ژئوپلیتیکی، شکاف‌های مذهبی و اقتصادی و سطح بسیار پایین توسعه بلوچستان ایران، تأثیر بسیار بسزایی در ظهور گرایش‌های سیاسی گریز از مرکز در این قوم داشته است. دلایل مرکز‌گریزی بلوچ‌ها را می‌توان به صورت زیر ذکر نمود:

- سرکوب اقوام بلوچ توسط رضاخان در سال ۱۳۰۶؛
- شورش‌های محلی طوایف بلوچ در سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۳؛
- تأسیس جبهه آزادی بخش بلوچستان در سال ۱۳۴۳ به رهبری جمعه‌خان در پاکستان؛
- ظهور حزب دمکراتیک بلوچستان در سال ۱۳۵۴ تحت عنوان جبهه ملی خلق ایران؛
- تأسیس سازمان دمکراتیک مردم بلوچستان در سال ۱۳۵۸؛
- تأسیس کانون فرهنگی - سیاسی خلق بلوچ در سال ۱۳۵۸ در زاهدان؛
- ظهور گروهی موسوم به جنبش مقاومت ملی ایران (جندالله) به سرکردگی عبدالمالک ریگی و انجام عملیات تروریستی در سالهای ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸؛
- ضعف بنیه اقتصادی و زیربنایی بلوچستان ایران و مشارکت نداشتن آنها در مدیریت های کلان استانی و ملی.

اعراب: اعراب در جنوبغرب ایران قرار دارند و بیشترین تمرکز جمعیتی آنها در سه استان خوزستان، بوشهر و هرمزگان است. اعراب خوزستان شیعه و اعراب بوشهر و هرمزگان سنی هستند. منابع مختلف جمعیت اعراب ایرانی را بین دو تا سه میلیون نفر تخمین زده‌اند. اهمیت ژئوپلیتیکی منطقه عربنشین ایران، تداوم دنباله قومی آنها در عراق و کشورهای جنوب خلیج فارس و همچنین وجود منابع غنی نفت و گاز است. از نقطه نظر ناسیونالیسم قومی، اعراب این منطقه بشدت تحت تأثیر تحولات سیاسی، اجتماعی و منطقه‌ای کشورهای عربی خاورمیانه‌اند. در یک چشم‌انداز کلی می‌توان پراکنش جغرافیایی اقوام عرب در ایران را بصورت زیر ذکر نمود:

- منطقه جلگه‌ای استان خوزستان؛
- جزایر قشم، لاوان، شیف و ابوموسی؛
- شهرستان‌های لنگه و گناوه؛
- جنوب سرخس؛
- گتوهای شهری در شیراز و بهبهان.

ترکمن‌ها: ترکمن‌ها در شمالشرق ایران و عمداً در استان گلستان ساکنند. آرایش فضایی ترکمن‌ها در ایران متمرکز، پیوسته و خطی است. گرایش جغرافیایی به سوی دو رودخانه اترک و گرگان زمینه خطی شدن استقرار جمعیت‌شان را مهیاء کرده است. جمعیت ترکمن‌های ایران در حدود ششصد هزار نفر است. از این تعداد ۵/۲ در استان خراسان شمالی و بقیه در استان گلستان ساکنند (افروغ، ۱۳۷۸).

گرایشات واگرایانه ترکمن‌ها در ایران ریشه‌های تاریخی دارد. از سده هفده تا نیمه نخست سده بیست، یکی از دلمشغولی‌های ایران در شمال و شمال خاوری کشور، آرام نمودن ترکمن‌ها بوده است. یکی از تحولات جمعیتی ایران در این مدت کوچ دادن اقوام کرد، ترک، لر و ترک به شمال خراسان برای مرزداری و جلوگیری از هجوم‌های مکرر ازبکان و رویارویی با ترکمانان بوده است. نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی میان منطق ترکمن‌نشین و دیگر مناطق استان گلستان بر توانمندتر شدن زمینه‌ها و بسترهای اساسی واگرایی افزوده است. ترکمن‌ها میان اقوام ایرانی تنها قومی هستند که بیشتر شاخص‌های فرهنگی - قومی برای بروز واگرایی نسبت به هسته سیاسی دولت‌های ایران را در اختیار دارند؛ زبان ترکمن شباهتی به فارسی

ندارد و در شمار گروه زبان‌های ترکی - آلتایی است. بیشتر ترکمن‌ها حنفی مذهب بوده و در عین حال دارای پیوستگی درونی و بیرونی سرزمینی و تا آنسوی مرزهای بین‌المللی هستند (کریمی‌پور و همکاران، ۱۳۸۸: ۸۷).

تجربه مدیریت سیاسی فضا در تاریخ مدرن ایران نشان می‌دهد که دولت مدرن در ابتدا بر اساس گفتمان ملی‌گرایی و تمرکزگرایی افراطی و خشونت آمیز اقدام به یکدست سازی فضا و ایجاد وفاداری اجباری به هویت ملی نموده است. این پراکتیس و عمل دولت مدرن بدون واکنش محلی گرایی مبتنی بر هویت‌های قومی محلی نبوده است. واکنش محلی گرایی نیز بر اساس منطق و استدلال دولت مدرن بوده است. به عبارت دیگر پراکتیس دولت مدرن و محلی گرایی در عرصه‌ی فضا مشابه بوده است. دولت مدرن بدون توجه به هویت‌های خرد و محلی گرایی بدون توجه به عوامل هویت ساز اقوام ایرانی و تجربه تاریخی غنی و درازمدت در ساخت هویت مورد نظر خود موفق نبوده‌اند. مدل ژئوپلیتیکی دولت ملی برای یکدست سازی فضا و واکنش‌های محلی در جهت قطعه‌بندی و بلوک‌بندی فضاهای مجزا در ایران با توجه به تحولات هویتی و قومی دهه‌های اخیر ایران نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای فضایی و اکولوژیکی جامعه ایرانی باشد. رویکرد ما مبتنی بر نفی یکدست‌سازی فضا و همچنین بلوک‌بندی و جدایی‌گزینی است. هویت ملی ایرانی نمی‌تواند تنها براساس برداشت خاص نگر و بینش هژمون باشد. هویت‌های محلی نیز نمی‌تواند درهم‌تنیدگی قومی و فرهنگی جامعه ایرانی را که در روند سال‌های متمادی شکل گرفته و قوام و دوام یافته است را در فضاهای محصور و انحصاری محلی محدود نماید.

نتیجه‌گیری:

بازنگری مجدد در عرصه فضای ایرانی و گذار از مرزهای انسداد طلب دولت مدرن و فراتر رفتن از قطعه‌بندی محدود محلی - گرایی واگرا مستلزم پذیرش این برداشت از فضا است که «یاشار کمال» آنرا در آثار خود ترسیم نموده است. به عبارت دیگر دولت و فضا مکانی منحصر بفرد نیست؛ بلکه جایی است که در آن فرهنگ‌های متفاوت رشد می‌کنند و این فرهنگ‌ها در رابطه‌ای چند سویه و جند وجهی به سر می‌برند. به جای اینکه دولت و فضا را قلمروی با مرزهای مشخص دانست که دربردارنده هویت یکدست، ثابت و به دور از هرگونه چالش است ما باید براین برداشت و پندار تأکید کنیم که هویت‌ها (چه ملی و چه محلی) متغییر، چندبعدی و ترکیبی‌اند. منظور ما از هویت‌های ترکیبی این است که از نقطه نظر تاریخی و گفتمانی سرشتی ساختگی دارد. به تعبیر ادوارد سعید همه فرهنگ‌ها در هم ادغام یافته‌اند، هیچ فرهنگی منحصر بفرد و اصیل نیست، همه فرهنگ‌ها چند رگه، ترکیبی و به شدت ناهمگون‌اند. در برداشت ما تلاش دولت مدرن برای تحمیل تنها یک هویت فضایی یکدست و هژمون و همچنین تلاش نخبگان محلی برای ساختن یک هویت محلی منحصر بفرد بدون توجه به روابط فرا محلی در عرصه ژئوپلیتیک رایج و رسمی قرار می‌گیرد و هدف ما گذار از مرزهای رسمی و انسداد طلب این نوع ژئوپلیتیک است. به عبارت دیگر در برداشت ما هویت ملی و هویت محلی در تقابل با یکدیگر به سر نمی‌برند. فضا عرصه‌ای اکولوژیک است برای روابط چندبعدی و اکولوژیک هویت‌های متفاوت، نه عرصه‌ای براساس انگاره‌های دوتایی متقابل. در برداشت اکولوژیکی ما از فضا، ملی در برابر محلی و ما در برابر آنها و یا کرد در برابر فارس و ترک در برابر کرد قرار نمی‌گیرد. ملی گرایی نفی محلی - گرایی نیست و محلی گرایی نیز ناقض پذیرش هویت‌های ملی نمی‌باشد. تواریخ و فرهنگ‌های گروه‌های قومی و فرهنگی ایرانی در فضای اکولوژیک مورد نظر ما چنان درهم تنیده شده‌اند و از هم غیرقابل تفکیک‌اند که هرگونه تلاش برای جدایی‌سازی و جدایی‌گزینی آنها چه از طرف دولت مدرن و یا محلی گرایی واگرا و چه بر اساس پندارهایی که هویت را منحصر بفرد و محصور در فضاهای کنترل شده و بلوک بندی شده بدانند، تلاش و سرانجامی نافرجام خواهد بود.

منابع و مأخذ:

۱. افروغ، عماد (۱۳۷۸): طرح جامع تقسیمات کشوری، انتشارات وزارت کشور، تهران.
۲. اسمیت، آنتونی (۱۳۸۳): ناسیونالیسم (نظریه، ایدئولوژی و تاریخ)، ترجمه: منصور انصاری، انتشارات مطالعات ملی، تهران.
۳. احمدی، حمید (۱۳۸۸): بنیادهای هویت ملی ایرانی، نشر ارتباطات اسلامی، چاپ دوم، تهران.
۴. امینیان، بهادر (۱۳۸۶): «تأثیر هویت ملی در پیوند نسلی»، فصلنامه جوانان و مناسبات ملی، سال اول، شماره ۱، تهران.
۵. بهجت، علی (۱۳۶۵): انقلاب اسلامی و کردستان، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران.

۶. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳): گفتمان، پاد گفتمان و سیاست، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ اول، تهران.
۷. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴): جهانی شدن و هویت، کتابچه مجموعه مقالات هویت ملی و جهانی شدن، مؤسسه تحقیقات علوم انسانی، تهران.
۸. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۸): فرامدرنیسم و تحلیل گفتمان، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، تهران.
۹. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۱): جغرافیای سیاسی ایران، انتشارات سمت، چاپ اول، تهران.
۱۰. راسل، برتراند (۱۳۸۵): قدرت، ترجمه: نجف دریابندری، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، تهران.
۱۱. رجایی، فرهنگ (۱۳۸۲)، مشکله هویت ایرانیان امروز، تهران: نشر نی.
۱۲. رنجبر، مقصود (۱۳۸۵): نهادهای دینی مدنی و هویت در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی، نشر تمدن اسلامی، تهران.
۱۳. شایگان، داریوش (۱۳۸۰): افسون زدگی جدید؛ هویت چهل تکه و تفکر سیار، ترجمه: فاطمه ولیانی، انتشارات نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ اول، تهران.
۱۴. ضیمران، محمد (۱۳۸۴): میثیل فوکو: دانش و قدرت، انتشارات هرمس، چاپ سوم، تهران.
۱۵. فی، برایان (۱۳۸۳): پارادایم‌شناسی علوم انسانی، ترجمه: مرتضی مردیپناه، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، تهران.
۱۶. قربانی، قدرت اله (۱۳۸۳): «هویت ملی از دیدگاه استاد مطهری»، فصلنامه مطالعات ملی، سال پنجم، شماره ۲، تهران.
۱۷. کریمی‌پور، یدالله و حمیدرضا محمدی (۱۳۸۸): ژئوپلیتیک ناحیه‌گرایی و تقسیمات کشوری ایران، نشر انتخاب، چاپ اول، تهران.
۱۸. گل محمدی، احمد (۱۳۸۳): گفتمان‌های هویت در عصر جهانی شدن، کتاب مجموعه مقالات هویت ملی و جهانی شدن، مؤسسه تحقیقات علوم انسانی، تهران.
۱۹. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۷): دموکراسی و هویت ایرانی، نشر کویر، چاپ اول، تهران.
۲۰. مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱): جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، انتشارات سمت، چاپ اول، تهران.
۲۱. محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۹): کردستان و استراتژی ملی، نشر انتخاب، چاپ اول، تهران.
۲۲. مرادی، اسکندر (۱۳۹۰): ژئوپلیتیک و گفتمان، رساله دکتری جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران.
۲۳. مرکز اسناد انقلاب اسلامی (۱۳۶۴): اسناد مربوط به کردستان، پرونده ۱۹/۳.
۲۴. هیوبرت دریفوس و پل رابینو (۱۳۸۵): میثیل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، ترجمه: حسین بشیریه، چاپ پنجم، نشر نی، تهران.
25. Foucault, M (1980): Power/knowledge: Selected Interviews and Other Writings, Accessed From Internet.
26. Hall, S., and D. Held and T. Mcgrew (1992): Modernity and its Futures, Oxford and Cambridge: The Open University in association with Polity Press and Blackwell Publisher .
27. Kemal, Y., (1995): the Dark Cloud Over Turkey, the Netherlands: Infogroup, Electronic News.
28. Smith, A. D (1991): The Ethnic Origins of Nations, Wiley-Blackwell.
29. Spark and Lawson (2003): Entrepreneurial Geographies of Global-Local Governance, Blackwell Publishing.

